

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱/۲۰

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۳/۲۹

دوره ۲۱- شماره ۸۲- زمستان ۱۴۰۳- صص: ۱۵۹-۱۷۸

مقاله پژوهشی

بررسی و تحلیل مؤلفه‌های هوش کلامی و معنوی مولوی در مثنوی بر پایه نظریه هوارد گاردنر

سیده زهره حسینی ششتمند^۱

ابوالقاسم امیراحمدی^۲

علی کریمی^۳

چکیده

هوش معنوی و زبانی یکی از مصداق‌های مهم در تشخیص میزان معرفت افراد است که با تلاش‌های بسیاری از روان‌شناسان از جمله هوارد گاردنر، دسته‌بندی دقیقی از آن ارائه شده است. از آنجاکه مسائل روان‌شناسی با نوع بشر سروکار دارد و ادبیات نیز، محل تجلی بسیاری از درونی‌های انسانی است، این امکان وجود دارد که نشانه‌های هوش معنوی و زبانی در متون ادبی کاویده شود. این بررسی در رسیدن به لایه‌های زیرین افکار خالق اثر، سودمند خواهد بود. در میان شاعران فارسی‌زبان، مولوی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و به دلیل اندیشه‌های والایی که در مثنوی شرح داده، در سطح بین‌المللی مورد توجه است. در این پژوهش، رویکرد شاعر در مثنوی نسبت به مقوله هوش معنوی و زبانی ذیل چهار مؤلفه «هوش زبانی- کلامی»، «هوش موسیقایی»، «هوش بین‌فردی»؛ «هوش هستی‌گرا» کاویده و بررسی می‌شود. این تحقیق با استناد به منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی- تحلیلی بازنمایی شده است. در مثنوی، نموده‌های اصلی هوش زبانی و کلامی، بیانگر قدرت شاعر در حوزه وصف و کاریست استعاره‌های غنی است. در ارتباط با هوش موسیقایی، شالوده این اثر بر اساس ریتم و ضرباهنگ پایه‌گذاری شده است. بررسی هوش بین‌فردی بیان می‌دارد که شاعر از قدرت بالایی در راهبری فکری مریدان برخوردار بوده است. نموده‌های هوش هستی‌گرا در مثنوی، بیشتر در حوزه پرسش‌های شاعر نسبت به دنیا، مرگ و آفرینش آدمی خلاصه می‌شود.

کلیدواژه‌ها: مولوی مثنوی معنوی، هوارد گاردنر، هوش کلامی، هوش معنوی.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران.

۲- دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران. نویسنده مسئول:

ab.amirahmadi1@gmail.com

۳- استادیار گروه روان‌شناسی و علوم تربیتی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران.

پیشگفتار

مفهوم هوش و کارکردهای آن از گذشته تاکنون ذهن بشر را به خود معطوف کرده و در باور انسان‌ها وجود داشته‌است. اگرچه در هر دوره و زمان بنا به ضرورت خاص خود، معنا و مفهومی خاص را شامل می‌شود، اما آنچه پیوسته مورد توجه قرار می‌گیرد، این است که این واژه از گستره معنایی زیادی برخوردار است. از این رو، محدوده مفهومی مشخصی برای آن تعیین نشده‌است. هوش در مفهوم عام در تمامی موجودات دیده می‌شود. هر موجود زنده‌ای به‌طور غریزی صاحب توانایی‌های مبتنی بر هوش است که به او برای تأمین نیازها و بقا یاری می‌رساند. بنابراین، ساده‌ترین تعریف از مفهوم هوش، «توانایی تطبیق و ایجاد سازگاری یک موجود با محیط اطراف خود است». (اتکینسون و هیلگارد، ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۷۴-۲۷۳) در یک نگاه کلی، دو گونه هوش وجود دارد: یکی هوش غریزی که ویژه همه جاندارها به‌جز انسان است و دوم، هوش خلاق که ویژه انسان است و قابلیت رشد پیوسته دارد و از الگوی ثابتی پیروی نمی‌کند.

در دهه‌های اخیر، مفهوم هوش به‌طور کلی تحول پیدا کرده و مورد نظر روان‌شناسان بسیاری قرار گرفته‌است. در تعاریف و دسته‌بندی‌های این پژوهشگران، گستره فراگیری هوش به حوزه‌های دیگری نظیر هوش هیجانی، هوش طبیعی، هوش وجودی و ... گسترش یافته‌است. بر این اساس، نظریه پردازان دسته‌بندی‌های متنوعی از مقوله هوش به‌دست داده‌اند که در غالب موارد، ریشه در نظریه هوش از هوارد گاردنر دارد. او در سال ۱۹۸۳ میلادی باعث ایجاد تحولات عمیق در روان‌شناسی تربیتی شد و سبک جدیدی در این علم پایه‌گذاری کرد. گاردنر با انتشار کتاب چهارچوب‌های ذهن، پایه و اساس علم روان‌شناسی را که تا آن زمان، شکل و هویت مشخصی گرفته بود، با دگرگونی‌های هدفمند مواجه کرد و زوایای جدیدی از آن را تشریح نمود. «او معتقد بود [که] دیدگاه‌های سنتی هوش، بر ابعادی از توانایی‌ها و استعداد‌های انسان مانند: هوش منطقی - ریاضی و یا هوش کلامی - زبانی تأکید دارند و آن‌ها را مورد ارزیابی و سنجش قرار می‌دهند و از پرداختن به سایر جنبه‌های هوش غافل - اند». (زارعی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۳۰) بر اساس نظریه گاردنر، هوش به انواع «معنوی، منطقی، زبانی یا کلامی، دیداری یا فضایی، بدنی یا جسمانی، بین فردی، درون فردی، طبیعت‌گرا و هستی‌گرا» (بالغی‌زاده و حاجی‌حسین‌نژاد، ۱۳۸۱: ۵۹-۵۸) تقسیم می‌شود. گاردنر ذیل هر عنوان، ویژگی‌ها و شاخصه‌های مرتبط با هر هوش را برشمرده و مرزهای نسبی میان این موارد را بازنمایی کرده‌است.

در این میان، هوش معنوی و هوش کلامی به دلیل فراگیری گسترده در زندگی انسان، مرتبط بودن با مسائل ارزشی و با معنا و همچنین، کاربردی تر بودن آن حائز اهمیت است؛ زیرا معنویت به عنوان یکی از مهم ترین ابعاد وجودی انسان، تأمین کننده بخشی از نیازهای درونی اوست. «هوش معنوی، هوش غایی است که مسائل معنایی و ارزشی را به ما نشان داده و دشواری‌های زندگی را برای ما کم- می‌کند». (غباری بناب و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۳۳) بر اساس مؤلفه‌های مرتبط با این هوش، رسیدن به معنویت به صورت ذاتی در وجود همه انسان‌ها وجود دارد و در قلمرو اهداف نهایی انسان قرار می‌گیرد و امری منفک از شخصیت آدمی نیست.

بیان مسأله

روان‌شناسی با مسائل مرتبط با نوع بشر سروکار دارد و برای تحلیل حالت‌های درونی افراد و ارائه راهکارهایی جهت بهبود زندگی آدمی پدید آمده است. از طرف دیگر، ادبیات نیز، محل تجلی بسیاری از خصوصیات درونی و ویژگی‌های اخلاقی آدمی است. در نتیجه، این امکان وجود دارد که نشانه‌های هوش معنوی و زبانی در متون ادبی کاویده شود. این بررسی در رسیدن به لایه‌های زیرین افکار خالق اثر و بازنمایی اغراض اولیه و ثانویه او، مؤثر خواهد بود. در میان شاعران فارسی زبان، مولوی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و به دلیل اندیشه‌های والایی که در مثنوی معنوی شرح داده، در سطح بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته است. بسیاری از پژوهشگران سعی کرده‌اند کیفیت درک و قدرت تحلیلگری این شاعر در حوزه مسائل معرفت‌شناسانه را بازنمایی کنند. قطعاً برای رسیدن به این جایگاه، مولوی از شاخصه هوش معنوی و زبانی قابل توجهی برخوردار بوده است.

در این پژوهش، مسأله و هدف اصلی آن است که چهار مؤلفه «هوش زبانی - کلامی»؛ «هوش موسیقایی»؛ «هوش بین فردی» و «هوش هستی‌گرا» در مثنوی بازنمایی گردد تا در نهایت، افکار شاعر در ارتباط با خویش و دنیای اطرافش بررسی شود و امکان خوانشی جدید، علمی و چهارچوب‌مند از جهان‌بینی وی فراهم آید. پرسش‌های اصلی تحقیق عبارت است از: الف) مصداق‌های اصلی هوش زبانی - کلامی در مثنوی چیست؟ ب) موسیقی و ریتم چه تأثیری در سرایش اثر مذکور دارد؟ ج) ارتباط بین فردی اصلی که در مثنوی دیده می‌شود، کدام است؟ د) مهم ترین پرسش‌های هستی‌گرایانه مولوی در اثر مذکور در چه مواردی خلاصه می‌شود؟

روش تحقیق

این تحقیق با استناد به منابع کتابخانه‌ای و روش توصیفی - تحلیلی انجام شده و برای بازنمایی ابعاد گوناگون هوش در شخصیت و اشعار مولوی از مبانی نظریه گاردنر استفاده شده است. جامعه آماری در این تحقیق، مثنوی معنوی به تصحیح رینولد نیکلسون بوده و دیدگاه‌های شاعر، ذیل چهار عنوان

«هوش زبانی - کلامی»؛ «هوش موسیقایی»؛ «هوش بین فردی» و «هوش هستی‌گرا» تحلیل و کاویده شده است. در ساختار کلی مقاله ابتدا توضیحاتی درباره انواع هوش در نظریه گاردنر ارائه می‌شود و سپس، ذیل هر عنوان، ابیات مرتبط ذکر گردیده و در مرحله پایانی، تحلیل‌ها افزوده می‌شود.

پیشینه تحقیق

تاکنون در چند تحقیق به توضیحاتی در پیوند با انواع هوش در آثار مولوی اشاره شده است. از این بین، نوحی (۱۳۹۸) در مقاله‌ای به ارتباط میان هوش معنوی و لذت فلسفه برای کودک پرداخته و نتیجه گرفته است که مثنوی به لحاظ شمول محتوایی، در تمام نه مقوله فلسفی مطرح شده از هستی-شناسی تا فلسفه سیاست، حکایات مناسبی دارد و فرم حکایت در حکایت، علاوه بر سادگی بیان و مناسبت کودکان و جذابیت‌های لازم برای P4C، مجموعه‌ای از مفاهیم فلسفی متداخل نیز ارائه می‌دهد که ضمن حفظ تعلیق موضوعی، حساسیت و کنجکاوی بیشتر کودک را برمی‌انگیزد. فرخزاد و زارع-کهن (۱۳۹۸) در مقاله‌ای به واکاوی مؤلفه‌های هوش معنوی در مثنوی اشاره کرده‌اند. از دید آن‌ها، مواردی چون: ایمان، صلح، نوع دوستی و کاربرد صحیح آن در زندگی و سازگاری با ناملازمات دنیای واقعی را می‌توان از مصداق‌های هوش معنوی در اثر مذکور دانست. مستعلی‌زاد و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله‌ای به تحلیل شاخصه‌های هوش معنوی در مثنوی با تأکید بر نظریه ایمونز پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که توجه به همدلی، نوع دوستی، عشق، ایثار، مدارا و تساهل و تسامح از ویژگی‌های مشترکی است که به عنوان مؤلفه‌های بارز هوش معنوی در ادبیات عرفانی و اندیشه مولانا مطرح شده است. زارعی‌متین و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله‌ای به شناسایی مؤلفه‌های هوش معنوی بر اساس مثنوی پرداخته‌اند. از دید نویسندگان، مضامین «تسلیم، صبر، فروتنی، شکرگذاری، پذیرش تفاوت‌ها، کل-نگری، نگرش سیستمی، همت عالی و خودشنایی» در سروده‌های مولوی دیده شده است که اهمیت اخلاق در شکوفایی هوش معنوی را نشان می‌دهد.

آنچه موجب تمایز مقاله حاضر با تحقیقات دیگر می‌شود، ارائه دسته‌بندی‌های چهارگانه از هوش معنوی و کلامی و نیز، نتایج جدید نسبت به پژوهش‌های دیگر است.

مبانی نظری تحقیق

هوش معنوی و کلامی در نظریه هوارد گاردنر: در آخرین سال‌های قرن بیستم، تحقیقات در ارتباط با هوش بشر گسترش فراوانی یافت و دانشمندان بسیاری از رشته‌های روان‌شناسی، عصب‌شناسی، جامعه‌شناسی و اندیشمندان علوم شناختی به این مقوله پرداختند. «زوهار و مارشال، زوج دانش‌پژوه و استادان دانشگاه آکسفورد، با درهم‌آمیزی روان‌شناسی، فیزیک، فلسفه و مذهب، اصطلاح هوش معنوی را مطرح کرده و آن را در کتابی به نام هوش معنوی؛ هوش بنیادی آوردند». (صمدی، ۱۳۸۵: ۱۰۲) به

موازات جریان‌های نوظهور در علم روان‌شناسی و در بحبوحه اثبات یا رد نظریه‌های گوناگون «گاردنر در سال ۱۹۹۹ میلادی مفهوم هوش معنوی را در ابعاد مختلف مورد نقد و بررسی قرار داد و پذیرش این مفهوم، ترکیبی از معنویت و هوش را به چالش کشید». (سهرابی، ۱۳۹۶: ۳۱) هوش معنوی با بخشی از بُعد وجودی انسان ارتباط دارد که اصطلاحاً دنیای درونی یا ذهن نامیده می‌شود. هوش معنوی از یک سو از محیط پیرامون انسان کسب شده و در ذهن پرورانده می‌شود و از سوی دیگر بر وجود انسان و ارتباط او با جهان اطراف تأثیر می‌گذارد. هوش معنوی بر ظرفیت فهم و درک انسان تأثیر مستقیم دارد و سؤال‌های مهم و اساسی نسبت به مفاهیم هستی در ذهن آدمی ایجاد می‌کند. پرسش‌هایی که سطح بینش و هوشیاری فرد را نسبت به مسائل اعتقادی او افزایش می‌دهد.

این اصطلاح به معنی تسلط بر سخن و سخنوری است. اساس هوش کلامی، توانایی در اطلاع-رسانی مؤثر، ترغیب نمودن، مباحثه، تدوین و ... است. با این توضیح که هوش کلامی، قدرت تغییر و جابجایی واژگان و تبدیل آن به جملاتی است که بتواند پیام انسان هوشمند را به دیگران انتقال دهد. هوش کلامی به انسان قدرت باورنکردنی می‌دهد تا دنیا را تحت تأثیر افکار خویش درآورد. کسانی که قدرت واژه‌هایشان را تحت کنترل دارند، قدرت متقاعد کردن نیز دارند. (بوزان، ۱۴۰۰: ۱۰) به عقیده گاردنر، در وجود انسان فقط یک هوش محدود وجود ندارد، بلکه انسان دارای چند هوش متمایز از هم است که زیربنای هوشی و ذهنی او را شکل می‌دهند. او همچنین معتقد بود که پیشرفت چشمگیر هر فرد و توانایی‌های موفقیت‌آمیزش در مواجهه با مسائل زندگی، مستلزم داشتن ترکیبی از این چند هوش است. (غباری‌بناب و همکاران، ۱۳۸۶: ۱۲۹)

گاردنر هوش‌ها را چنین طبقه‌بندی و معرفی کرده است:

الف) هوش منطقی - ریاضی (**Mathematical Intelligence**): این هوش به‌طور کلی توانایی استفاده از اعداد برای محاسبه و توصیف اندازه و شکل اشیا، به‌کارگیری ریاضی در زندگی روزانه، به‌کارگیری قوانین ریاضی برای ایجاد تناسب و تقارن، طراحی و الگوسازی است. ب) هوش زبانی - کلامی (**Linguistic Intelligence**): هوش کلامی به توانایی استفاده از زبان برای توصیف حوادث، ایجاد ارتباط، ایجاد بخش‌های منطقی و استفاده از استعاره و اصطلاحات واژگانی برای بیان افکار خود اشاره دارد. (Gardner, 1999: 78-80) ج) هوش دیداری - فضایی (**Visual Intelligence**): توانایی مشاهده کامل و دقیق شرح دنیای بصری برای مرتب‌کردن و دسته‌بندی رنگ‌ها، خط‌ها، شکل‌ها و فاصله‌ها برای درک و توصیف گرافیکی ایده‌های بصری و تبدیل آن به آثار توصیفی و ذهنی است. د) هوش موسیقایی (**Musical Intelligence**): شامل توانایی تشخیص آهنگ‌ها، تصنیف‌های موزون و لذت بردن از موسیقی است. صاحبان این هوش از طریق اصوات به آهنگ‌ها و الگوهای موسیقی می‌اندیشند و در خواندن آواز، سرود، نواختن آلات موسیقی،

تشخیص الگوهای موزون، لحن‌ها، ساختن آهنگ، یادآوری ملودی‌ها و درک ساختار و ریتم موسیقی استعداد زیادی دارند. (زارعی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۳۰) هوش بدنی — جنبشی (Kinesthetic Intelligence): این هوش به توانایی فرد در استفاده، کنترل و هماهنگ کردن حرکات بدنی و به‌کارگیری ماهرانه اشیا اشاره دارد. این مؤلفه از هوش بر قابلیت استفاده فرد از کل بدن یا بخش‌هایی از بدن در حل مسائل تأکید می‌کند. (سیف، ۱۳۹۹: ۲۲۵) و هوش بین فردی (Interpersonal Intelligence): فرد استعداد درک مقاصد، انگیزه‌ها، احساسات و خواسته‌های دیگران و مهارت در ایجاد رابطه مناسب با آن‌ها را دارد. افراد دارای هوش بین فردی سعی می‌کنند برای درک بهتر امور، آن‌ها را از منظر دیگران احساس و ادراک کنند. این افراد تعامل بسیار خوبی با دیگران داشته و از این هوش در مسیر پیشرفت‌های شخصی و یا اجتماعی استفاده می‌کنند. صاحبان این هوش اغلب مربیان و رهبران خوبی هستند. (Gardner, 1999: 82) ز هوش درون فردی (Intrapersonal Intelligence): شامل استعداد شخص برای شناسایی خویشتن، درک احساسات شخصی، ترس‌ها و انگیزه‌های خود است. افراد دارای این هوش، می‌کوشند تا احساسات درونی، رویاها، روابط خود با دیگران و نقاط قوت و ضعف خود را درک کنند. (زارعی و همکاران، ۱۳۹۶: ۱۳۱) ح هوش طبیعت‌گرا (Naturalistic Intelligence): این هوش سبب می‌شود که شخص بتواند پدیده‌های طبیعت را بشناسد، آن‌ها را طبقه‌بندی کند، به کنجکاوی خود درباره پدیده‌های طبیعی با مشاهده طبیعت و آزمایش پاسخ مثبت بدهد و به درک درستی از پدیده‌های هستی و روابط بین آن‌ها دست یابد. (سیف، ۱۳۹۹: ۲۲۸) ط هوش هستی‌گرا (Existential Intelligence): این هوش شامل حساسیت و استعداد فرد برای درگیر شدن با پرسش‌های عمیق درباره هستی انسان می‌باشد. پرسش‌هایی نظیر معنای زندگی، مفهوم مرگ، زندگی و پیدایش انسان در عرصه حیات و چرایی هستی. (Gardner, 1999: 85)

بحث و بررسی

مولوی از مؤلفه‌های هوش در اشعار خود بارها استفاده کرده است. اصولاً کسی که شعر می‌سراید و این‌گونه در وادی عرفان و تصوف غور می‌کند، باید از شاخصه‌های هوش معنوی و زبانی بهره‌برداری کند تا بتواند ضمن تشریح درست و دقیق دیدگاه‌های خود، جایگاه خود را به‌عنوان شخصیتی برجسته حفظ نماید. مولوی در مثنوی دغدغه‌های جمعی و فردی خود را بازتاب داده و از دنیای درونی و بیرونی خویش سخن به میان آورده است. رسیدن به لایه‌های زیرین این دنیاهای عینی و انتزاعی با تحلیل دقیق انواع هوش بر اساس نظریه گاردنر امکان‌پذیر می‌شود.

هوش زبانی - کلامی

بر اساس آراء هوارد گاردنر، شخصیت‌هایی که از هوش کلامی - زبانی بالایی برخوردار هستند، به خوبی می‌توانند از ظرفیت واژه‌ها در زمان نوشتن و سخن گفتن، بهره‌برند. آن‌ها در بیشتر اوقات در نوشتن داستان، در یاد سپردن داده‌ها و خواندن از مهارت مطلوبی برخوردارند و توانایی آن‌ها در توضیح مسائل و نیز، شرکت در مباحثه و سخنان متقاعدکننده، قابل توجه است. (Gardner, 1999: 55-57) در واقع، استفاده از ابزارهای زبانی و کلامی این توانایی را به این افراد می‌دهد تا بتوانند طرف مقابل را تحت تأثیر قرار دهند.

مولوی یکی از برجسته‌ترین شاعران در گستره شعر فارسی است و کیفیت سخنوری او نه تنها در میان فارسی‌زبانان، بلکه در سطح بین‌المللی بازتاب یافته است. او غنی‌ترین مسائل انسانی را مطرح کرده و قطعاً برای تبیین این مفاهیم شگرف و معنویت‌افزا از ابزارهای زبانی متنوعی استفاده کرده است. در میان این شگردهای ادبی و زبانی، کاربست استعاره اهمیت ویژه‌ای دارد. به طوری که شاعر عمیق‌ترین موضوعات اخلاقی، عرفانی و اجتماعی را از این طریق با مخاطبان خود به اشتراک گذاشته و زمینه‌های تحولات روحی و معنوی را در ایشان فراهم آورده است. همچنین، وصف‌ها این بستر را پدیدار ساخته‌اند تا شاعر شیرین سخن بتواند نیات و اغراض اولیه و ثانویه خویش را شرح دهد. وصف‌های مولوی نه از روی تفنن، بلکه برای سمت‌وسو بخشیدن به دیدگاه‌های ژرف اوست. ذکر همه وصف‌ها و استعاره‌ها در مثنوی، در این پژوهش امکان‌پذیر نیست. از این رو، به بازنمایی شماری از کیفیت هنر سخنوری شاعر بر مبنای این دو شگرد ادبی پرداخته می‌شود.

مثنوی معنوی مملو از تصویرهای زبانی است و مولانا برای بیان اندیشه‌های خود از انواع صور مجازی زبان به ویژه تشبیه، استعاره، تمثیل و نماد استفاده کرده است. شیوه کار مولانا بدین گونه است که او موضوع داستان را در قالب یک قصه با نماد بیان می‌نماید و با بهره‌گیری از حکایت‌های تمثیلی ژرف که هر کدام چندین تشبیه و استعاره را در خود جای داده‌اند، در مواقعی خود به تأویل روی می‌آورد و منظور و مقصود خود را بیان می‌کند و یا مخاطب را برمی‌انگیزد که با روی آوردن به تأویل مساعد ایده اصلی حکایت را کشف نماید در مواقعی هم زود از قصه می‌گذرد و به اخلاق و معنی روی می‌آورد.

اصلی‌ترین تصویرهای زبانی مثنوی، تشبیه، استعاره، تمثیل و نماد و برخی از کلان‌استعاره‌های مثنوی نی، آفتاب (خورشید)، آینه، دریا، نردبان، کوه، آب، آتش، باد، خاک، طوطی، شیر، روباه و اسماء حسنی هستند و عمده‌ترین کارکردهای تربیتی استعاره، کارکردهای انگیزشی، افشایی، گسترش معنی، تأکید بر معنی و برجسته‌سازی، اکتشافی، پوشیده‌گویی، تأویلی، شناختی تزیینی، ابداعی و... می‌باشند. به طور کلی مولانا دو ساحت ذهنی دارد:

۱- **ساحت نظری:** که در آن کلان‌استعاره‌هایی را انتخاب و با بهره‌گیری از ساخت‌های مهم زبانی دیدگاه‌های جهان‌شناسی خود را تبیین و نظر، هدف و منظور خود را بیان می‌کند.

۲- **ساحت عملی:** مولوی این ساحت را در فرایند آموزش و پرورش مخاطبان و هنگام تعامل با آن‌ها و بیان دیدگاه‌های نظری خویش به‌کار می‌برد. او تلاش می‌کند با تمثیل نحوه تحقق یا نیل به آرمان‌ها یا اهداف کلی که در ساحت نظری بیان کرده را به مخاطب القا نماید و ضمن اقناع او، وی را برانگیزد تا آن روش‌ها را برای نیل به آن اهداف به‌کارگیرد.

مولوی از مهارت فوق‌العاده‌ای در یادآوری داده‌های معرفت‌افزا برخوردار است و می‌تواند کلمات را به‌گونه‌ای در کنار هم قرار دهد تا شنونده متقاعد شود و به سخن او اعتماد کند. او در بیت ذیل، دیو را استعاره‌ای از نفس اماره دانسته و باور به نفس ستیزی را در مثنوی بازتاب داده است. نفس در عرفان و تصوف اسلامی، سرمنشأ بسیاری از پلشتی‌های اخلاقی است. این سخنی تکراری به حساب می‌آید که بارها در متون گوناگون انعکاس یافته است. مولوی سعی می‌کند با بیانی متفاوت و هنجارگریزی در لایه-های زبانی، مفهوم نفس ستیزی را تبیین کند.

تا تو تاریک و ملول و تیره‌ای دان که با دیو لعین همشیره‌ای

(مولوی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۱۱۷)

عشق، محور و مرکز اندیشه مولانا است که بدون اهتمام به آن، ورود به دنیای احوال، اندیشه و احساس وی غیرممکن است. در اقیانوس وجود خداوندگار، عشق موج برمی‌دارد و از کلامش عشق می‌جوشد و می‌بارد و تازگی و طراوتی بی‌مثال پیشکش دل‌های مشتاقان می‌دارد. عشق، رهاورد و ارمغان ارزنده آشنایی جلال‌الدین محمد بلخی با شمس‌الدین ملک‌داد تبریزی است که در نتیجه آن، طی دگردیسی و استحاله‌ای فوق‌باور، این عالم بزرگ به عالمی سترگ، بدل می‌گردد و در پی این پدیده عظیم و حیرت‌زاست که خداوندگار با هنرمندی خاصی، تمامی ظرفیت اندیشه، تخیل، احساس و بیان بی‌مثال خویش را به خدمت می‌گیرد، تا این عشق را با دگرسانی‌های بی‌شمار به جامعه بشری عرضه-دارد.

عشق در افکار و اشعار مولوی از جمله مثنوی جایگاه ویژه‌ای دارد. می‌توان این اثر را سرشار از هیجان‌های درونی و دغدغه‌های عاطفی شاعر دانست. در نگاه شاعر، عشق به‌مثابه اکسیری است که در رگ و ریشه همه مظاهر هستی نمود دارد. این بیت‌ها بازنماینده اهمیت مفهوم عشق در ساختار فکری مولوی است که می‌توان آن را برآیند هوش زبانی و کلامی بالای او دانست. آن روز که مولانا براساس آموزه‌های قرآنی «نی» را به‌عاریت گرفت و از نفس خویش در آن آتش افروخت تا بسوزاند هرچه غیر اوست قصه شد این که نی زبان نسل‌ها و عصرها شود، زبان آدم‌هایی که وقتی به خویش می‌نگرند در

می‌یابند این جایی نیستند بلکه زمین نه دارالقرار که دارالعبور آنان است زبان آدم‌هایی که پس از خودشناسی دریافته‌اند:

ما ز بالایم و بالا می‌رویم ما ز دریایم و دریا می‌رویم

پس «عهد الست» یادشان می‌آید و «قالوا بلا» بی که گفتند در پاسخ «الست بریکم» خداوندی و یادشان می‌آید آنان در «بی‌جا» با صاحب جا قراردادند و باید سر قرار بروند این را «نی» به هزار زبان حدیث کرده و تکرارناپذیر بر ایشان بازمی‌گوید و از جدایی‌ها به شکوه می‌نشیند تا آدمی را به وصل برخیزاند به وصلی که در مفاهیم عرفانی در اوج «فنا یافتن» و به «بقا رسیدن» میسر می‌شود.

مولانا نی را به استعاره گرفته‌است از نای حقیقت‌گوی، تا ما را برآن دارد که از زندگی عاریتی راهی به زندگی واقعی که حیات طیبیه است بگشاییم و بال گیریم پروازی را که اگر سیمرخ از پر افتاد ما از پرواز نیفتیم و اگر فرشتگان نتوانستند ادامه پرواز، ما پیامبروار بشنویم از جبرئیل که رو رو من حریف تو نی‌ام «وقتی که پیامبر او را ندا داد و گفت جبرئیل‌یا اندر پی‌ام» آری نی را باید فهمید تا قصه جدایی را دریافت و پی یار بود.

مولوی عشق را وادی و مسیر دشواری می‌داند و به مخاطبان همزمانی و در زمانی خود اعلام می‌دارد که درآمدن به این وادی همراه با دشواری‌های بسیاری خواهد بود. از دیدگاه پژوهشگران حوزه هوش معنوی، شخصیت‌هایی که از این شاخصه در سطح بالایی برخوردار باشند، از توانایی‌های لازم برای بازنمایی مسائل گوناگون برخوردارند که مولوی نیز، با کاربست استعاره‌های معنادار و بیان تخیلی مسائل دشوار عرفانی، در این زمینه کاملاً برجسته عمل کرده‌است.

اتش عشق است کاندر نی فتاد	جوشش عشق است کاندر می فتاد ...
نی حدیث راه پر خون می‌کند	قصه‌های عشق مجنون می‌کند ...
هرکه را جامه ز عشقی چاک شد	او ز حرص و عیب کلی پاک شد ...
جسم خاک از عشق بر افلاک شد	کوه در رقص آمد و چالاک شد

(همان: ۲)

مولوی در عرصه توصیف، کاملاً موفق عمل کرده‌است. او ثقیل‌ترین مفاهیم را به واسطه عنصر ادبی توصیف در اختیار مخاطبان قرارداد و مهارت خود را در تبیین موضوعات بازنمایی کرده‌است. در بیت‌های ذیل، شاعر با تکیه بر ظرفیت‌های ناشی از هوش زبانی و کلامی خود، به طبیعت (کوه و فلک) جانی تازه می‌بخشد تا با زنده‌انگاری کل هستی، از کیفیت ارتباط میان آن با خالق هستی سخن - گوید. در ساختار فکری شاعر، کوه در حال شادی و رقص و فلک در حال سماع هستند و از این

طریق، خداوند را تسبیح می‌گویند و ارادت خود را نشان می‌دهند. همه پدیده‌های طبیعت، عنصر عشق را در خود زنده نگاه داشته‌اند. شاعر با تکیه بر توصیف، ارتباط معنوی نمودار در تمامی ذرات هستی را شرح داده و خداوند را سرمنشأ همه این عشق‌ورزی‌ها دانسته‌است.

کوه طور از نور موسی شد به رقص صوفی کامل شد و رست او ز نقص

(همان: ۲۶۳)

چرخ را در زیر پا آر ای شجاع بشنو از فوق فلک بانگ سماع

(همان، ج ۲: ۳۰۷)

هوش زبانی و کلامی مولوی در خدمت تبیین معنویات قرار می‌گیرد تا در نهایت، او درس‌های عمده اخلاقی و شناختی را با مخاطبان عام و خاص خود در میان بگذارد. در این بین، عنصر دین یکی از مصداق‌های اصلی فرهنگ مسلمانان است. شاعر با اشاره به مفهوم توکل و خدامحوری، راه‌حل برون‌رفت از بحران‌های این جهانی را با تکیه بر عنصر عشق شرح می‌دهد و با دخالت دادن عنصر عشق، به صورت تلویحی به رویکرد عاشقانه خود در پرداختن به مسائل دینی اشاره می‌کند. برای او همه چیز در چهارچوب عشق معنا می‌یابد و بدون این عنصر انسان‌ساز، حتی شعائر دینی معنایی نخواهند داشت. توانایی مولوی در مباحثه و صحبت‌های متقاعدکننده که در بیت‌های ذیل و با بهره‌گیری از تشبیه و وصف محقق شده‌است، نمونه‌های هوش زبانی و کلامی شمرده می‌شوند.

چون قضا آید نیننی غیر پوست دشمنان را بازشناسی ز دوست

چون چنین شد ابتهال اغازکن ناله و تسبیح و روزه سازکن ...

از شراب قهر چون مستی دهی نیست‌ها را صورت هستی دهی

(همان: ۸۷۴)

هوش موسیقایی

در دیدگاه گاردنر، شخصیت‌هایی که هوش موسیقایی در آن‌ها نمود ویژه‌ای دارد، در اندیشیدن به سرنمون‌ها، ریتم‌ها و صداها فعال هستند و از شنیدن موسیقی لذت می‌برند. افزون بر این، آن‌ها معمولاً در نواختن سازهای موسیقی و آهنگ‌سازی، تبحر دارند. (Gardner, 1999: 69) چنین افرادی در تشخیص روابط موسیقایی موفق‌تر عمل می‌کنند و از توانایی‌های ویژه‌ای در به‌خاطر سپردن آهنگ‌ها و ملودی‌ها برخوردارند. همچنین، «درک عمیق از ساختار، ریتم و نت‌های موسیقی در کنش‌های این شخصیت‌ها دیده می‌شود. [آنها] به صداها بسیار حساس‌اند، در نتیجه، صداها بر سیستم عصبی و روانی آن‌ها اثر مستقیم باقی می‌گذارد.» (Amram, 2007: 149-150)

این نوع از هوش موسیقایی در بسیاری از ابیات مثنوی معنوی آشکار است. مولانا از جمله شاعرانی است که با هنر و موسیقی بسیار مألوف بوده و این آشنایی با هنر، خاصه موسیقی تأثیر چشم‌گیری بر اشعار وی گذارده است. در این باره می‌توان هم به اصطلاحات هنر موسیقی که مستقیماً در اشعار آورده، توجه داشت و هم به وزن و موسیقی کلام که خود بیانگر تأثیر عمیق هنر موسیقی بر ذهن مولاناست، نظر داشت. ذهن مولانا به قدری با صوت و نغمه‌ها هماهنگ بوده است که حتی پتک آهنگران در بازار او را به رقص و وجد می‌آورد. «مهارت مولانا در علم موسیقی سبب شده که وی بتواند در پنجاه و پنج بحر مختلف شعر بسراید. وی علاوه بر تبحر در موسیقی علمی، در موسیقی عملی نیز دستی داشته است و به خوبی وزن شعر را می‌شناخته است و در جای جای غزلیات شمس می‌توان نشانه‌هایی از آگاهی گسترده او از موسیقی را یافت.» (سعیدائی، ۱۳۹۰: ۱۳)

مولانا عقیده داشت هیچ زبانی جز موسیقی توان بیان عشق را ندارد. در نی‌نامه پس از بیان آنکه هیچ زبانی یارای بیان عشق را ندارد، نی داستان این راه پرخون را شرح می‌داد. گویی مولانا در اثر هیجان ملاقات با شمس به سماع و موسیقی روی آورده است و علت اینکه مولانا به این شکل با موسیقی عجین شده است شور و هیجان درونی وی و ملاقات با شمس است. مولانا قبل از دیدار با شمس فقیه بود و میانه چندانی با موسیقی نداشت و شمس او را به سماع و موسیقی فراخوانده است. سه الگوی موسیقایی اصلی در آثار مولوی برجسته‌اند: «درک مشترک از منشأ موسیقایی عالم و کائنات؛ آشنایی و حتی مهارت در نواختن و درک صحیح از ساختار موسیقی؛ شور و وجد و هیجان درونی و معنوی که در مولوی حاصل از عشق الهی ... است.» (هوشنگی و همکاران، ۱۳۹۴: ۲۴۰) بر این پایه، مولوی باور دارد که موسیقی برآمده از فردوس برین و موهبتی الهی است. در بهشت، همه آوازه‌ها به خوبی متمایل می‌شود و هیچ نوای نامطلوبی شنیده نمی‌شود. او موسیقی نهفته در کائنات را دارای منشأ و ریشه‌ای آن جهانی می‌داند که در پیچه‌ای برای رسیدن به وادی معنویات بوده و آدمی را به اصل خود بازمی‌گرداند. مولوی موسیقی را مقدمه‌ای برای وصل الی الله می‌داند و برداشتی معرفت-شناسانه از این پدیده ارائه می‌دهد. در یک نگاه فراگیر، موسیقی در انگاره مولوی، فراهم‌کننده بسترهای لازم جهت اتصال به مسائل شناختی و انسان‌ساز است و صرفاً در ریتم و ضرباهنگ و وزن خلاصه نمی‌شود.

مؤمنان گویند کائنات بهشت	نغز گردانید هر آواز زشت
ما هم از اجزای ادم بوده‌ایم	در بهشت این لحن‌ها بشنوده‌ایم
گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی	یاد ما آید از آن‌ها اندکی
لیک چون آمیخته با خاک کرب	کی دهد این زیر و این بم آن طرب

(مولوی، ۱۳۹۰، ج ۴: ۱۶۷)

مولوی با عنایت به الگوهای موسیقایی و عروضی سعی می‌کند شمه‌ای از اندیشه‌های خود را انعکاس دهد. او از ظرفیت‌های رسانه‌ای و ارتباطی این الگوها آگاه است و با تکیه بر هوش معنوی خویش دریافته‌است که می‌تواند مخاطب را تحت تأثیر کلام خود قرار دهد. «رسالت مولوی از به-کارگیری موسیقی در زبان، تنها درافتادن به چهارچوب زبان عروضی نبوده‌است». (همایی، ۱۳۴۱: ۵۷۳) از این رو، شاعر از اصطلاحات مربوط به علم موسیقی و عروض بهره‌می‌گیرد تا گروه هدف را با مجموعه‌ای از مفاهیم اخلاقی آشنا سازد. برای مثال در شعر ذیل، او جهان را سرشار از موسیقی می‌داند و اعتقاد دارد که صدای برآمده از سازها همان صدایی است که در جهان پیچیده‌است. این توصیف نشان می‌دهد که شاعر نگاهی فراگیر به پدیده موسیقی دارد و آن را صرفاً به اصطلاحات و عناصر آن محدود نمی‌کند. این رویکرد باعث می‌شود تا مولوی همه‌چیز را دارای طنین و پژواک بشمارد و با زنده‌انگاری هستی، از آن سخن بگوید.

نالئه سـرنا و تهـدیدهـ دهـل چیزکی ماند بـدان ناقور کـل
بانگ گردش‌های چرخ است اینکـه خلق می‌نوازندش به طنبور و به حلق
پس حکیمان گفته‌اند این لحن‌ها از دوار چرخ بگـرفتمـ ما

(مولوی، ۱۳۹۰، ج ۴: ۳۳۴)

موسیقی جزء جدایی‌ناپذیر اشعار مولانا و «آواز رباب، صریر بهشت است». (شیمل، ۱۳۶۷: ۲۹۶) مقدس‌انگاری آلات موسیقی در مثنوی معنوی نشان از جایگاه والای موسیقی در بینش شاعر دارد. او از این طریق قداست موسیقی را به مخاطب نشان می‌دهد. مولوی از هوش موسیقایی خود بهره‌می‌برد تا همگام با ظرفیت‌های رسانه‌ای واژگان، از پیوندهای آهنگین میان واژه‌ها هم بهره‌برداری و اشعاری شورانگیز خلق کند. بر این پایه، او در بیت ذیل، چنگ را مقدس می‌شمارد و باوردارد که هر گوشی شایسته شنیدن صدای آن نیست. در نتیجه، برای پی‌بردن به رازهای نهفته در صدای چنگ باید محرم و مژگی بود. شاعر به مخاطب خود اعلام می‌دارد که شنیدن موسیقی صرفاً برای کسانی مجاز است که از درجات معنوی و شناختی عالی برخوردار باشند.

دو دهان دارم گویا همچو نی یک دهان پنهانست در لب‌های وی

(مولوی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۲۳۸)

مولوی در آثار خود، موسیقی را مقصد ندانسته و صرفاً نگاهی ابزاری به آن داشته‌است. به این معنا که «شعر، موسیقی و رقص در تصوف عشق، وسیله است نه هدف؛ وسیله تلطیف عواطف و کاهش خشونت‌هاست. کارابزار همگرایی‌ها و دوستی‌ها، چاره‌جوی جدایی‌ها و درمان تنهایی‌هاست».

(صاحب‌الزمانی، ۱۳۷۳: ۲۲۵) بر این پایه، آغاز مثنوی با صدا و ناله‌ی (موسیقی) آغاز می‌شود. او نی را صاحب لب‌های پنهان تصور کرده‌است که از دغدغه‌های دل عاشقان سخن می‌گوید و رازهای معرفت‌شناسانه بسیاری در صدای خود پنهان دارد. این ساز زمانی که نواخته می‌شود، صدایی تولید می‌کند که آرامش‌بخش وجود عاشق دلخسته است و تنش‌های او را کاهش می‌دهد. نی در مثنوی معنوی در نقش یک همدم ظاهر می‌شود و کارکردی همگرایانه می‌یابد.

دو دهان دارم گویا همچو نی یک دهان پنهانست در لب‌های وی

(مولوی، ۱۳۹۰، ج ۶: ۲۰۰)

هوش بین فردی

از دید گاردنر، افرادی که مؤلفه‌های مرتبط با هوش میان‌فردی در آن‌ها نمود بالایی دارد، در تعامل با دیگران و درک آن‌ها موفق عمل می‌کنند. آن‌ها در تشخیص هیجان‌ها، انگیزه‌ها، گرایش‌ها و اغراض اطرافیان خود، مهارت دارند. (Gardner, 1999: 70) این افراد ضمن اینکه می‌توانند به‌سادگی ارتباط کلامی برقرار کنند، در ایجاد پیوندهای غیر کلامی هم، تبحر دارند و به اطرافیان خود از زاویه‌های گوناگون می‌نگرند. همچنین، افرادی با هوش بین‌فردی بالا قادر به برقراری روابط سازنده و مطلوب با دیگران هستند و اختلاف‌های درون‌گروهی را با کمترین هزینه‌ها حل و فصل می‌کنند. (سیف، ۱۳۹۹: ۲۳۰) این وجه از قابلیت‌های چنین شخصیت‌هایی بیانگر توانمندی‌های آنان در امر رهبری و مدیریت گروه است. طبق نظر گاردنر، هوش بین‌فردی بدان معناست که افراد بهره‌مند از آن، هم از شخصیت‌های برتر تأثیر می‌پذیرند و هم بر دیگران اثر می‌گذارند. در واقع، شاهد فرآیندی دوسویه و متقابل از معنویت و شکوفایی شخصیتی هستیم.

باور به راهنمای طریق و انسان کامل در اغلب نحله‌های عرفانی، اصلی اساسی و پذیرفته‌شده است. انسان کامل، واجد چنان اهمیتی است که در آثار عارفان بزرگ ایرانی، هدف غایی خلقت و مظهر جمیع اسما و صفات خداوندی محسوب است و مراد اصلی از طرح و تشریح جمیع مباحث عرفانی، تبیین و توجیه صفات والای اوست (رزمجو، ۱۳۷۵: ۲۲۱) مولانا نیز که عارفی به‌کمال است، بر این اصل، تأکید بسیار دارد و لزوم دنباله‌روی از پیران و مشایخ واصل، از اهم اندیشه‌های اوست که به‌کرات به آن پرداخته‌است. به‌گونه‌ای که اسلامی ندوشن جوهر مثنوی معنوی را جستجوی انسان کامل می‌داند (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۰: ۱۲۳) که جای‌جای، در مطاوی شش دفتر آن مشهود است و مولوی، غالباً با عناوینی چون پیر، ولی، شیخ و عارف از او یاد می‌کند.

مولوی از لحاظ شخصیتی، پیش از روبه‌رو شدن با شمس و تجربه تحولات شناختی، رهبری گروهی از صوفیان را برعهده داشت و به‌عنوان راهبر فکری و رفتاری آن‌ها، ایفای نقش می‌کرد. مریدان

همواره در جلسات درس او حاضر می‌شدند و نکته‌ها و دقیقه‌های اخلاقی و معرفت‌شناسانه بسیاری را فرامی‌گرفتند. همچنین، در بازشناسی شخصیت مولوی و بازنمایی کیفیت روابط بینافردی او با شمس، این موضوع مورد نظر قرار گرفته است که مرز میان مرید و مرادی میان این دو مشخص و آشکار نبوده است. گاهی شمس در نقش معلم و مربی مولوی بوده و گاهی، شمس در برابر مولوی اظهار شاگردی می‌کرده است. «شمس تبریزی عاشق شوریده‌حالی بود که در طلب شیخی کامل، تبریز را ترک گفت و به سیر در آفاق پرداخت و چون شیخی کامل در آفاق نیافت، کمال خود را در مولانا جست». (موحد، ۱۳۷۶: ۶۵) این رفتار نشان از رشد و شکوفایی شخصیتی این شخصیت‌ها دارد.

نگاهی به مثنوی معنوی نشان می‌دهد که مولوی در اندیشه بازنمایی راه درست از نادرست بوده و مرز میان حقیقت و حقیقت‌نما را برای مخاطبانی با سطح مختلف درک، آشکار کرده است. اگرچه حضور در کنار شمس تحولات عمیق روحی در او ایجاد کرد و از مولوی، مریدی حلقه‌به‌گوش ساخت، ولی او در مثنوی رفتار مدبرانه و هدایت‌گرانه خود را برومی‌دهد و با امر و نهی مخاطبان، باید‌ها و نباید‌هایی اخلاقی را تبیین می‌کند. او پس از سرایش مقدمه مثنوی معنوی، در نخستین بیت به مخاطبان اعلام می‌دارد که به این حکایت‌ها گوش فرادهند؛ زیرا احوالات آن‌ها در آن منعکس شده است. بشنوید ای دوستان این داستان خود حقیقت نقد حال ماست ان

(مولوی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۳)

مولوی در مثنوی معنوی به‌مثابه همدمی است که درد دردمندان را می‌فهمد و سعی می‌کند بحران‌های شناختی پیش‌روی اطرافیان خود را در قالب داستان‌ها و حکایت‌ها بازگو کند. بر این اساس، او به خلق شخصیت‌هایی می‌پردازد که در موقعیت‌های گوناگون قرار می‌گیرند و نقش‌آفرینی می‌کنند تا در برابر مشکلات پیش‌آمده راهکارها مؤثری ارائه دهند. در واقع، نقش رهبری و مدیریت بحران که در شخصیت مولوی به‌عنوان واعظ، فقیه و صوفی برجسته نمودار است به شخصیت‌های حاضر در مثنوی تفویض شده است. بنابراین، از دید مبانی هوش بینافردی، مثنوی معنوی مجموعه‌ای مدیریتی محسوب می‌شود. به این معنا که شاعر با کاربست و بازنمایی روش‌های گوناگون، چگونگی مبارزه با مشکلات خودسازی و مدیریت شخصی را آموزش داده است.

پس رهی را که ندیدستی تو هیچ هین مرو تنها ز رهبر سر مپیچ

(همان: ۳۶۱)

هوش هستی‌گرا

در نظریه گاردنر، شخصیت‌هایی که هوش وجودی در آن‌ها نمود برجسته‌ای دارد، به مقوله‌های عمیق زندگی مانند خلقت، چگونگی آفرینش هستی و آدمی و نیز، خداوند علاقه‌مندند و بخشی از

دغدغه‌های آن‌ها یافتن پاسخی در این باره است. این گروه از افراد، به ژرف‌اندیشی و جستجو در مباحث عمیق تمایل دارند. (Gardner, 1999: 74) هرگز در سطح مسائل متوقف نمی‌شوند و سعی می‌کنند از لایه‌های زیرین رویدادها و پدیده‌های گوناگون آگاهی‌یابند و اندیشه‌های خود را با دیگران به اشتراک بگذارند.

مولانا در مثنوی قصد خداوند از خلقت را احسان دانسته و به این نکته اشاره داشته که خداوند آفریدگان را آفریده تا از خداوند سودی ببرند. مقصود از آفرینش جن و انسان را چیزی جز عبادت بیان نکرده است. در مثنوی معنوی ابیاتی در باب حکمت آفرینش و حکمت آفرینش موجودات، مراتب آفرینش از روی حکمت، حکمت اجزا آفرینش و حکمت تدریجی آفرینش بیان شده است. اراده ازلای خداوند می‌طلبد که حق تعالی پدیده‌ها را خلق کند و آفرینش تدریجی را حکمت ازلای می‌داند و علت آفرینش جهان این است که گنج حکمت‌های خداوند پنهان نماند و خداوند از روی حکمت در اجزا آفرینش میلی نهاده تا از اتحادشان تولیدی صورت گیرد و این اتحاد سبب بقای جهان شود.

مولانا در مثنوی معنوی اشاره کرده است که خداوند روح انسان را پیش از بقیه مخلوقات آفریده و که روح انسان‌های کامل پیش از تعلق به جسم، در نیستی و عدم، اشیا و موجودات را مشاهده کرده، بر اسرار و حقایق واقف گشته‌اند.

مولوی پرسش‌هایی هستی‌شناسانه در پیوند با انسان، آفرینش و دنیا مطرح می‌کند تا ذهن مخاطبان را به چالش کشد و با اندیشیدن آشتی دهد. البته او سعی می‌کند گاهی به این پرسش‌های طرح شده پاسخ بدهد. پاسخی که در چهارچوب دین و تصوف و اخلاق قرار می‌گیرد. «در جهان مولوی، نظام عدم‌های هستی‌نما به حرکت شدید شوقیه در تلاش رجوع و فنا به اصل خود و در دریای وجود مطلق می‌باشند». (مرتضوی، ۱۳۹۰: ۲۵۲) او باور دارد که اصل و ریشه هر چیز به حق تعالی بازمی‌گردد. در نتیجه، آدمی نباید خود را از اصل دور نگاه دارد و دچار بی‌هویتی شود. مولوی اگر از هستی سخن می‌گوید، هرگز در لایه‌های ظاهری این پدیده باقی نمی‌ماند و متوقف نمی‌شود، بلکه هوش هستی‌گرای شاعر، همواره او را به سمت پرسش‌هایی عمیق‌تر سوق می‌دهد. در واقع، او حقیقت اصلی را در پیوندهای موجود میان اجزای عالم هستی می‌بیند و به مخاطبان خود توصیه می‌کند که هرگز خویشتن را در سطح مسائل زمینی و این‌جهانی متوقف نکنند، به اهداف عالی‌خلفت خویش بیندیشند و بر اساس آن، کنشگرانه رفتار کنند. او با تکیه بر هوش هستی‌گرای خود، مخاطبان را به تکاپوی ذهنی وامی‌دارد و تلاش می‌کند آن‌ها را از ایستایی فکری دور نگاه دارد.

این ثنا گفتن ز من ترک ثناست کین دلیل هستی و هستی خطاست

گر نبودی کور زو بگداختی گرمی خورشید را بشناختی

(مولوی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۱۶۴)

مولوی هم از زندگی سخن می‌گوید و هم، مرگ را مسأله‌ای مهم و قابل توجه می‌شمارد. کلام و اندیشه مولانا در باب مرگ، سرشار از یقین و اشتیاق است. تصور روشن و دلنشینی که او از مرگ و عالم پس از آن دارد و براهین زیبا و محکمی که در اثبات معاد به دست می‌دهد، در سخنان کمتر گوینده‌ای یافت می‌شود. «یکی از مهم‌ترین و شگفت‌انگیزترین مضامین و مسائل در مشرب و حکمت مولوی، مرگ و کشته شدن و مرگ‌جویی یا مرگ‌طلبی است.» (مرتضوی، ۱۳۹۰: ۱۸۷) اگرچه مرگ در نگاه جاودانه‌نگر نوع بشر، امری مذموم محسوب می‌شود، ولی مولوی به استقبال آن می‌رود و اعلام می‌دارد که هیچ ترس و اهمه‌ای از آن ندارد. مرگ در ساختار فکری مولوی، پایان هستی آدمی نیست، بلکه راهی برای رسیدن به زندگی دیگر است. او در تکمیل کلام خود به سخنان پیامبر اسلام استناد کرده، می‌گوید:

پس تو را هر لحظه مرگ و رجعتی ست مصطفی فرمود دنیا ساعتی ست

(مولوی، ۱۳۹۰، ج ۱: ۹۲)

مولوی و یارانش خود را «ابناء السرور» می‌دانستند. بدین جهت نگاهشان به مرگ، نگاه اشک و آه و ماتم و عزا نبود. «حالت شاد و اشتیاق‌آور و درعین حال رسمی و موقری که در مراسم سماع تدفین، نزد اصحاب مولانا معمول شده بود، مرگ را در نزد وی و یارانش، نه یک نقطه پایان حیات، بلکه نقطه آغاز حیات تازه نشان می‌داد. اندیشه مرگ برای مولانا دلنواز بود و ولادت در دنیایی تازه محسوب می‌شد.» (زرین کوب، ۱۳۸۲: ۴۳۵)

مولانا، در دفتر اول، باد اجل را در نظر عارفان، به سان بوی پیراهن یوسف، دانسته که آنان نه تنها از آن هیچ اهمه‌ای ندارند که روشنی چشمانشان نیز در آن است، چراکه مژده و وعده دیدار یار و دست یافتن به حیات جاودانه را با خود دارد:

همچنین باد اجل با عارفان نرم و خوش همچون نسیم یوسفان

(مولوی، ۱، ۱۳۹۰: ۸۶۰)

مولوی ماهیت جهان را سرشار از تضادها و تقابلهای می‌داند و به صورت معماوار به آن می‌اندیشد. از دید شاعر، انسان باید در ژرفای این تضادها بیندیشد و به دنبال پاسخی برای علت‌ها باشد تا به درک و بینش خود بیفزاید. این رویکرد نشان می‌دهد که مولوی از مخاطبان خود می‌خواهد تا هوش هستی‌گرای خود را به کارگیرند و به روابط علی و معلولی پی‌ببرند. در این صورت است که جایگاه و شخصیت حقیقی انسانیت حفظ می‌شود؛ زیرا او از شخصیتی ایستا و تسلیم محض به فردی اندیشه‌مند و مدبر بدل می‌شود. از دید شاعر، در کنه تضادهای موجود در این جهان، حکمت‌هایی نهفته شده است که منجر به رشد و بالندگی افراد می‌شود.

اصل روغن ز آب افزون می‌شود عاقبت با آب ضد چون می‌شود

چونک روغن را ز آب اسرشته‌اند آب با روغن چرا ضد گشته‌اند
چون گل از خارست و خار از گل چرا هر دو در جنگند و اندر ماجرا
یا نه جنگست این برای حکمتست همچو جنگ خرفروشان صنعتست
(همان: ۲۴۳)

نتیجه‌گیری

نتایج تحقیق نشان می‌دهد که در مثنوی مولوی، نموده‌های اصلی هوش معنوی عبارتند از: «هوش زبانی - کلامی»، «هوش موسیقایی»، «هوش بین‌فردی»، «هوش هستی‌گرا». در رها هوش کلامی، مولوی سعی کرده‌است با بهره‌گیری از توصیف‌های جزئی‌نگر و دقیق به مسائل گوناگون انسانی بپردازد. همچنین، استعاره‌ها و تشبیه‌ها در مثنوی بازتاب ویژه‌ای داشته و زمینه‌های خیال‌انگیز شدن سروده‌ها را فراهم آورده‌است. این ویژگی در توضیح هرچه دقیق‌تر موضوعات متنوع اثری مطلوب داشته‌است. مؤلفه‌های هوش موسیقایی در مثنوی، هم در سطح واژگانی نمود یافته و شاعر از اصطلاحات مربوط به موسیقی و سازها یاد کرده‌است و با برخورداری از هوش موسیقایی موفق به تبیین بسیاری از موضوعات عاطفی و شناختی شده‌است. در حوزه هوش بین‌فردی، مهم‌ترین شخصیت اثرگذار بر شاعر، شمس تبریزی است که رابطه میان او و مولوی، حد و مرز نداشته و هر دو مرید و مراد هم بوده‌اند. همچنین، شخصیت کاریزماتیک شاعر پیش از دیدار با شمس به گونه‌ای بود که او را به راهبر فکری و رفتاری بسیاری از مریدان و شاگردان بدل کرده‌است. مولوی بر سر منبر می‌نشست و از اخلاق و شریعت و انسانیت سخن می‌گفت و دیگران از او پیروی می‌کردند. همچنین، شخصیت راهبر و مدیر مولوی در شخصیت‌های حاضر در مثنوی نمودار شده و شاعر خویشکاری‌های خود را جهت هدایت و راهنمایی مخاطبان به این شخصیت‌ها تفویض کرده‌است تا غیرمستقیم بایدها و نبایدهای اخلاقی را تبیین کند. در ارتباط با هوش هستی‌گرا، مولوی اگرچه مخالف فلسفه است و استدلال‌گرایی صرف این گروه را نکوهش می‌کند، ولی هوش هستی‌گرای او بسیاری از پرسش‌ها را در ذهن وی پدید می‌آورد. پرسش‌هایی که با مقولاتی چون: زندگی، مرگ و ماهیت این جهان پیوند خورده‌است. مولوی با طرح پرسش‌هایی در مثنوی، ذهن مخاطبان را به چالش می‌کشد و گاهی سعی می‌کند به این پرسش‌ها پاسخی مطلوب و درخور بدهد. در یک نگاه کلی، هوش هستی‌گرای مولوی با مبانی دینی و عرفانی گره خورده و در این راستا شکل می‌گیرد.

منابع و مآخذ

۱. اتکینسون، ریتا و هیلگارد، ارنست، (۱۳۸۵)، *زمینه روان‌شناسی*، ج ۲، ترجمه محمدنقی براهنی و همکاران، تهران: رشد.
۲. اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۷۰) *آواها و ایماها*، چاپ چهارم، تهران: یزدان.
۳. بالغی‌زاده، سوسن و حاجی حسین‌نژاد، غلامرضا، (۱۳۸۱)، *نظریه‌های هوش‌های چندگانه و کاربرد آن در آموزش*، تهران: جهاد دانشگاهی.
۴. بوزان، تونی، (۱۴۰۰)، *قدرت هوش کلامی*، ترجمه مهین خالصی، چاپ یازدهم، قم: نشر میم.
۵. زارعی، اقبال، زینلی‌پور، حسین و بهروزی، ابودر، (۱۳۹۶)، «بررسی تحول نظریه گاردنر از هوش به ذهن: پنج ذهن برای آینده»، *پژوهشنامه مبانی تعلیم و تربیت*، سال ۱، شماره ۷.
۶. زارعی‌متین، حسن و امیری، مجتبی و فرشادان، هادی، (۱۳۹۹)، «شناسایی مؤلفه‌های هوش معنوی بر اساس مثنوی مولوی»، *مجله مطالعات رفتار سازمانی*، دوره ۹، شماره ۳۳.
۷. سعیدائی، امیرحسین (۱۳۹۰) *موسیقی از منظر مولانا*، نشریه علوم اجتماعی آزما، شماره ۷۸.
۸. سهرابی، فرامرز، (۱۳۹۶)، «هوش معنوی از منظر قرآن و روایات»، *پژوهشنامه معارف قرآن*، سال ۸، شماره ۳۰.
۹. صمدی، پروین، (۱۳۸۵)، «هوش معنوی»، *پژوهشنامه اندیشه‌های نوین تربیتی*، شماره ۳ و ۴.
۱۰. سیف، علی‌اکبر، (۱۳۹۹)، *روان‌شناسی پرورشی نوین*، تهران: دوران.
۱۱. شیمیل، آن‌ماری، (۱۳۶۷)، *شکوه شمس*، ترجمه حسن لاهوتی، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۲. غباری‌بناب، باقر و سلیمی، محمد و سلیمانی، لیلا و نوری‌مقدم، ثنا، (۱۳۸۶)، «هوش معنوی»، *فصلنامه اندیشه نوین دینی*، سال ۳، شماره ۱۰.
۱۳. فرخزاد، ملک‌محمد و زارع‌کهن، مژگان، (۱۳۹۸)، «واکاوی مؤلفه‌های هوش معنوی در ادب عرفانی با تکیه بر مثنوی مولانا»، *مجله زبان و ادبیات فارسی*، شماره ۸۷.
۱۴. مرتضوی، منوچهر، (۱۳۹۰)، *جهان‌بینی و حکمت مولانا*، تهران: توس.
۱۵. مستعلی‌زاد، تهمینه و شیخ‌لووند، فاطمه و فرهمند، محمد و غفاری، عذرا، (۱۳۹۹)، «تحلیل شاخصه‌های هوش معنوی در مثنوی مولوی با تأکید بر نظریه رابرت ایمونز»، *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، شماره ۴۶.
۱۶. موحد، محمدعلی، (۱۳۷۶)، *شمس تبریزی*، چاپ دوم، تهران: طرح نو.

۱۷. مولوی، جلال‌الدین، (۱۳۷۶)، کلیات شمس، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیرکبیر.
۱۸. نوحی، نزهت، (۱۳۹۸)، «مثنوی مولوی، هوش معنوی و لذات فلسفه برای کودک»، مجله عرفان اسلامی، دوره ۱۵، شماره ۵۹.
۱۹. همایی، جلال‌الدین، (۱۳۴۱)، دیوان عثمان مختاری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۰. هوشنگی، مجید و قبادی، حسین‌علی و فولادوند، حامد، (۱۳۹۶)، «نگاهی تطبیقی به مفهوم موسیقی در نگرش مولوی و نیچه»، مجله پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ۳، شماره ۶.
۲۱. Amram, Yosi, (2007), «The Seven Dimensions of Spiritual Intelligence: An Ecumenical Grounded Theory», *Paper Presented at the Annual Conference of the American Psychological Association, San Francisco, CA.*
۲۲. Gardner, Howard, (1999), *Intelligence Reframed Multiple intelligences for 21st century*, New York: Basic Books.

Received: 2023/4/9
Accepted: 2023/6/19
Vol.21/No.82/Winter2025

scientific quarterly journal of Islamic mysticism
(Erfan.eslami.zanjan@gmail.com)
<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

Analysis of the Components of Mowlavi's Verbal and Spiritual Intelligence in Masnavi Ma'navi Based on Howard Gardner's Theory

Seyyede Zohreh Hosseini Sheshtamad¹, Abolghasem Amirahmadi^{2}, Ali Karimi³*

PhD Student, Persian Language and Literature, Sabzevar Branch, Islamic Azad University, Sabzevar, Iran.

Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Sabzevar Branch, Islamic Azad University, Sabzevar, Iran. *Corresponding Author

ab.amirahmadi1@gmail.com

Assistant Professor, Department of Psychology and Educational Sciences, Sabzevar Branch, Islamic Azad University, Sabzevar, Iran.

Abstract:

Spiritual and linguistic intelligence is one of the important examples in determining the level of knowledge of people, which has been presented with a detailed classification by the efforts of many psychologists, including Howard Gardner. Since the issues of psychology deal with mankind and literature is also the place of manifestation of many human inners, it is possible to analyze the signs of spiritual and linguistic intelligence in literary texts. This review will be useful in reaching the lower layers of the thoughts of the creator of the work. Among the poets of Persian language, Mowlavi has a special place and he has received international attention due to the lofty thoughts he has described in Masnavi. In this research, the approach of the poet in Masnavi towards the category of spiritual and linguistic intelligence under the four components of "linguistic-verbal intelligence"; "musical intelligence"; "interpersonal intelligence"; "Ontological intelligence" is explored and investigated. This research is based on library sources and descriptive-analytical method. In Masnavi, the main manifestations of linguistic and verbal intelligence express the power of the poet in the field of description and the use of rich metaphors. In relation to musical intelligence, the foundation of this work is based on rhythm and beat. The investigation of interpersonal intelligence states that the poet had a high power in the intellectual leadership of his disciples. Manifestations of ontological intelligence in Masnavi are mostly summarized in the poet's questions about the world, death and human creation.

Keywords: Mowlavi, Masnavi Ma'navi, Howard Gardner, verbal intelligence, spiritual intelligence.

